t.me/DaneshSad

گنج حکمت: سه مرکب زندگی

نقل است که از او(ابراهیم ادهم) پرسیدند که روزگار چگونه می گذرانی؟ گفت: سه مرکب دارم. بازبسته؛ چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر نشینم و پیش او باز شوم و چون بلایی پدید آید بر مرکب صبر نشینم و پیش باز روم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص نشینم و پیش روم. تذکره الاولیا، عطار

قلمرو زبانی: مَرکب: اسب؛ هر آنچه بر آن سوار شوند./ ابراهیم ادهم: از عارفان مشهور و بزرگ قرن دوم هجری / بازبسته: وابسته، پیوسته و مرتبط. / اخلاص: پاک داشتن دل، ارادت صادق

قلمرو ادبی: مرکب زندگی، مرکب اخلاص، مرکب شکر، مرکب صبر: اضافه های تشبیهی / بر مَرکب صبر نشینم: کنایه از صبور باشم / برمَرکب شُکر نشینم: کنایه ازشکرگزار باشم / بر مَرکب اخلاص نشینم: کنایه از مخلص باشم عبادت کردن، بی ریا بودن.

قلمروفکری: روایت کرده اند که از عارف بزرگ، ابراهیم ادهم، پرسیدند: روزگار خود را چگونه می گذرانی؟ گفت: سه اسبِ رام دارم؛ وقتی نعمتی حاصل شود، بر اسب شُکر، سوار می شوم (شکرگزاری می کنم) و این شکر مرا به درگاه خدا می رساند (به خدا نزدیک می کند). وقتی بلایی پیش می آید بر اسب صبر سوار می نشینم. یعنی بر آن بلا صبر می کنم و با شکیبایی پیش می‌روم؛ و چون فرصت طاعت و بندگی پیش می آید بر اسب اخلاص سوار می شوم. یعنی در انجام آن عمل نیک، دل را از غیر خدا پاک می کنم و به پیش می‌روم.

درس نهم: کویر

چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می آید از دامنه کوه های شمالی ایران به سینهٔ کویر سرازیر می‌شود و از دل ارگ مزینان سر بر می دارد از این جا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه هم داده اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می کنند.

قلمرو زبانی:معنای واژه‌ها: تموز: ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ ماه گرما/ مشایعت: همراهی کردن، بدرقه کردن

نکات دستوری: چشمه: نهاد/ آب: مضاف‌الیه/ سرد: صفت مضاف‌الیه(چشمه آب سردی)/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ تموز: متمم/ سوزان: صفت/ کویر: مضاف‌الیه/گویی: ادات تشبیه / دل: متمم/ یخچال: مضاف‌الیه/ بزرگ: صفت مضاف‌الیه (از دلِ یخچالِ بزرگی)/ بیرون می‌آید: فعل زمان مضارع اخباری/ دامنه: متمم/ کوه‌ها: مضاف‌الیه/ شمالی: صفت مضاف‌الیه/ ایران: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / سینه: متمم/ کویر: مضاف‌الیه/ سرازیر: مسند/ می‌شود: فعل اسنادی/ دل: متمم/ ارگ: مضاف‌الیه/ مزینان: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / سر بر می دارد : عبارت فعلی/ این جا: متمم قیدی /درختان: نهاد/ کهن: صفت/ سالیان دراز: قید/ سر: مفعول/ بر: حرف اضافه/ شانه ها: متمم/ هم (همدیگر): مضاف‌الیه/ داده اند: فعل زمان ماضی نقلی/ آب: مفعول/ تا: حرف اضافه/ باغستان: متمم/ و: واو عطف/ مزرعه: معطوف به متمم/ مشایعت می کنند: مضارع اخباری (نهاد: درختان کهن)

قلمرو ادبی : تموز؛ مجازاً به معنی تابستان و گرما/ سرد و تموز: تضاد/ دلِ یخچال – دل ارگ: دل به در این ترکیب‌ها

t.me/DaneshSad

مجاز است به معنای مرکز، مجاز باعلاقه محلیه/ سینه کویر: اضافه استعاری و تشخیص/ سر برمی دارد: استعاره، کنایه از بیرون می آید/ سر بر شانه هم داده اند: کنایه از نزدیک به هم بوده اند، استعاره مکنیه (تشخیص)/ آب را مشایعت می کنند: استعاره مکنیه (تشخیص)/ باغستان و مزرعه و درختان: مراعات نظیر/کویر، یخچال و کوه: مراعات نظیر/ گویی از دل یخچالی بزرگ: تشبیه.

درست گویی عشق آباد کوچکی است و چنان که می گویند، هم بر انگارهٔ عشق آبادش ساخته‌اند مزینان از هزار و صد سال پیش هنوز بر همان مهر و نشان است که بود...

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: انگاره: طرح ، نقشه

نکات دستوری: درست: قید/ گویی: ادات تشبیه/ عشق آباد: مسند/ کوچک: صفت/ است: فعل اسنادی/ چنان که: حرف ربط وابسته‌ساز/ می گویند: مضارع اخباری/ هم: قید/ انگاره: متمم/ عشق آباد: مضاف‌الیه/ ش: مفعول /ساخته اند: ماضی نقلی/ از هزار و چهارصد سال پیش: گروه قیدی/ هنوز: قید/ بر همان مهر و نشان: گروه متمم در نقش گروه مسندی (بر: حرف اضافه/ همان: صفت اشاره/ مُهر: متمم/ و: حرف عطف/ نشان: معطوف)/ است: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ بود: فعل غیر اسنادی (وجود داشت.)

قلمرو ادبی: بر همان مهر و نشان است: کنایه از تغییر نکردن ، این عبارت تضمین از شعر حافظ است:

گوهر مخزن اسرار همان است که بود حقه مهر بدان مُهر و نشان است که بود

درست گویی عشق آباد کوچکی است: تشبیه/ عشق‌آباد: ایهام دارد: ۱- مکانی به نام عشق آباد که احتمالا پایتخت ترکمنستان است. ۲- جایی که محبوب و مورد علاقه نویسنده است و نسبت به آن عشق دارد.

*توضیح: عشق آباد اصطلاحی که به مناطق خوش آب و هوا اطلاق شده است که در چندین منطقه ایران وجود دارد از جمله؛ عشق آباد اصفهان، مشهد و نیشابور...)

قلمرو فکری:

*هم بر انگاره عشق آبادش ساخته اند : آن را شبیه شهر عشق آباد ساخته اند.

*بر همان مهر و نشان است که بود: هیچ گونه تغییری نکرده است و به همان شکل باقی مانده است.

تاریخ بیهق از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت و شعر و ادب و عرفان و تقوای مزینان یاد می‌کند در آن روزگاری که باب علم بر روی فقیر و غنی، روستایی و شهری باز بود و استادان بزرگ حکمت و فقه و ادب، نه در «ادارات» که در غرفه های مساجد یا مَدرس های مدارس می نشستند و شاگرد بود که همچون جوینده تشنه ای می گشت و می سنجید و بالأخره می یافت و سر می سپرد؛ نه به زور حاضر و غایب بل به نیروی ارادت و کشش ایمان.

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: فقه: علم احکام شرعیه، علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به سبب همین استنباط، محل اجتهاد است/ حکمت: فلسفه، به ویژه فلسفه اسلامی/ غرفه: بالاخانه، هر یک از اتاق‌های کوچکی که در بالای اطراف سالن یا یک محوطه می سازند که مشرف بر

t.me/DaneshSad

محوطه است./ مَدرس: محلّی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن/ ارادت: میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام

نکات دستوری: تاریخ بیهق: نهاد/ شاعران: متمم/ و: حرف عطف/ دانشمندان، مردان: معطوف به متمم/ فقه: مضاف الیه/ حکمت، شعر، ادب، عرفان، تقوا: معطوف به مضاف‌الیه /مزینان: مضاف الیه مضاف الیه/ یاد می‌کند: مضارع اخباری/ روزگار: متمم/ که: حرف ربط وابست ساز / باب: نهاد / علم: مضاف‌الیه/ بر: حرف اضافه/ روی: متمم ؛ در اینجا «روی » مجاز از شخص است./ فقیر: مضاف‌الیه/ غنی، روستایی، شهری: هر سه معطوف به مضاف‌الیه هستند/ باز: مسند/ بود: فعل اسنادی/ استادان: نهاد/ بزرگ: صفت/ حکمت: مضاف‌الیه/ فقه و ادب: معطوف به مضاف‌الیه/ ادارات: متمم/ بعد از «ادارات» فعل «می نشستند» به قرینه لفظی حذف شده است/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ غرفه های: متمم/ مساجد: مضاف‌الیه/ یا: حرف ربط همپایه ساز/ حرف اضافه «در» محذوف است./ مَدرس‌های: متمم/ مدارس: مضاف‌الیه/ می نشستند: فعل ماضی استمراری/ شاگرد: نهاد/ بود: غیر اسنادی (وجود داشت)/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ (او) محذوف: نهاد/ همچون: حرف اضافه/ جوینده: متمم/ تشنه: صفت / می گشت: فعل غیر اسنادی، ماضی استمراری/ می سنجید: ماضی استمراری/ بالاخره: قید/ می یافت: ماضی استمراری/ سر می سپرد: ماضی استمراری/ نه: قید / به: حرف اضافه/ زور: متمم/ حاضر: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ غایب: معطوف به مضاف‌الیه/ بل (بلکه): حرف ربط هم پایه‌ساز/ نیرو: متمم/ ارادت: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ کشش: معطوف به متمم/ ایمان: مضاف‌الیه/ فعل (سر می‌سپرد) در آخر جمله به قرینه لفظی فعل محذوف است.

قلمرو ادبی: تاریخ بیهق مجاز از نویسنده تاریخ بیهق، علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق / باب علم: استعاره مکنیه / باب علم باز بود: کنایه از رواج علم/ فقیر و غنی، روستایی و شهری: تضاد و مجاز از همه افراد/ شاگرد بود که همچون جوینده تشنه ای: تشبیه/ سر می سپرد:کنایه از فرمان بردن، تسلیم شدن /حاضر، غایب: تضاد / نیروی ارادت: اضافه استعاری/ کشش ایمان: اضافه استعاری/ تناسب: فقه و حکمت / تناسب: شعر وادب .

صحبت مزینان بود سال ها پیش، مردی فیلسوف و فقیه که در حوزه درس مرحوم حاجی ملّا هادی اسرار- آخرین فیلسوف از سلسله حکمای بزرگ اسلام- مقامی بلند و شخصیّتی نمایان داشت، به این ده آمد تا عمر را به تنهایی بگذارد بعد از حکیم اسرار، همه چشم ها به او بود که حوزه حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایسته وی بود، روشن نگاه دارد؛ امّا در آستانه میوه دادن درختی که جوانی را به پایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد. شهر را و گیرودار شهر را رها کرد و چشمها را منتظر گذاشت و به دهی آمد که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود.

قلمرو زبانی : معنی واژه‌ها: آستانه: آستان، آغاز

نکات دستوری: صحبت: نهاد/ مزینان: مضاف‌الیه/ بود: غیر اسنادی/ سال‌ها پیش: گروه قیدی/ مرد: نهاد/ فیلسوف: مضاف‌الیه/ فقیه: معطوف به مضاف‌الیه/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ حوزه: متمم/ درس: مضاف‌الیه/ مرحوم، حاجی، ملا : هر سه شاخص هستند/ هادی: مضاف‌الیه / اسرار: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ آخرین فیلسوف از سلسله حکمای بزرگ اسلام: گروه بدلی/ سلسله: متمم/ حکما: مضاف‌الیه/ بزرگ: صفت مضاف‌الیه، /اسلام: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / مقام: مفعول/ بلند: صفت / شخصیت: معطوف به مفعول/ نمایان: صفت فاعلی/ داشت: ماضی ساده/ ده: متمم/ آمد: ماضی ساده/ تا: حرف ربط

t.me/DaneshSad

وابسته‌ساز/ عمر: مفعول/ تنهایی: متمم/ بگذارد: مضارع التزامی/ بعد از: حرف اضافه/ حکیم: متمم/ اسرار: مضاف‌الیه/ همه: صفت مبهم/ چشم ها: نهاد/ به او: گروه متممی در نقش مسند / بود: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ حوزه: مفعول/ حکمت: مضاف‌الیه/ او: نهاد/ گرم: مسند/ (نگاه دارد) فعل حذف به قرینه لفظی/ چراغ: مفعول/ علم: مضاف‌الیه / فلسفه، کلام: معطوف به مضاف‌الیه / او: نهاد/ جانشین: مسند/ شایسته: صفت/ وی: مضاف الیه / روشن نگاه دارد: فعل /اما: حرف ربط همپایه ساز/ آستانه: متمم/ میوه دادن: مضاف‌الیه/ درخت: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ جوانی: مفعول/ به پایش ریخته بود: عبارت کنایی- فعل مرکب / در آن هنگام که: حرف ربط وابسته‌ساز/ بهار: نهاد/ حیات: مضاف‌الیه/ علمی: صفت مضاف‌الیه / فرا رسید بود: فعل زمان ماضی بعید/ ناگهان: قید/ منقلب: مسند/ شد: فعل اسنادی/ شهر: مفعول/ و: واو عطف / گیر و دار: معطوف به مفعول/ شهر: مضاف‌الیه/ رها: مسند/ کرد: فعل اسنادی/ چشم ها: مفعول/ منتظرگذاشت: فعل مرکب/ و: حرف ربط هم پایه ساز/ ده : متمم/ آمد: ماضی ساده/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ هرگز: قید/ انتظار: متمم/آمدن: مضاف‌الیه/ چون: حرف اضافه/ او: متمم/ کسی: مضاف‌الیه مضاف‌الیه (انتظار آمدن کسی چون او)/ نبود: فعل غیر اسنادی

قلمرو ادبی: چشم ها به او بود: کنایه از توجه کردن/ چراغ علم و [چراغ] فلسفه و [چراغ] کلام: اضافه تشبیهی/ حوزه حکمت را گرم نگاه دارد: کنایه از رونق دادن به حکمت/ چراغ علم و فلسفه و کلام را.. روشن نگاه دارد: کنایه از رونق دادن به علم و فلسفه و کلام / درختی که جوانی را به پایش ریخته بود: استعاره مکنیه و کنایه از صرف عمر در این راه/ درخت: استعاره از علم و فلسفه و کلام/ بهار حیات: استعاره مکنیه، حیات مانند سال است که فصل دارد/ بهار حیات: اضافه تشبیهی/ چشم ها: مجاز از مردم/ میوه دادن درخت: کنایه از ثمره و نتیجه دادن چیزی.

قلمرو فکری:

*باب علم بر روی فقیر و غنی باز بود: امکان تحصیل و کسب علم برای همه افراد فراهم بود.

* چشم ها به او بود: از او انتظار و امید داشتند.

*بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرارسیده بود ناگهان منقلب شد: زمان شکوفایی موفقیت علمی و اجتماعی او رسیده بود. ناگهان اندیشه او دگرگون شد.

وی جدّ پدر من بود. من نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان، خود را در او احساس می کنم؛ در نگاه او نشانی از من بوده است... و امّا جدّ من، او نیز بر شیوه پدر رفت به همین روستای فراموش باز آمد. و از زندگی و مردمش کنار گرفت و به پاکی و علم و تنهایی و بی نیازی و اندیشیدن با خویش وفادار ماند که این فلسفه انسان ماندن در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان ماندن سخت دشوار. پس از او عموی بزرگم که برجسته ترین شاگرد حوزه ادیب بزرگ بود، پس از پایان تحصیل فقه و فلسفه و به ویژه ادبیات، باز راه اجداد خویش را به سوی کویرپیش گرفت و به مزینان بازگشت.

قلمرو زبانی:نکات دستوری: وی: نهاد/ جد: مسند/ پدر: مضاف‌الیه / من: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ بود: فعل اسنادی/ من: نهاد/ نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان: گروه قیدی/ خود: مفعول/ او: متمم/ احساس می کنم: مضارع اخباری/ نگاه: متمم/ او: مضاف‌الیه/ نشان: نهاد/ من: متمم/ بوده است: فعل غیر اسنادی (وجود داشتن)/ و اما: حرف ربط همپایه ساز/ جد: نهاد/ من: مضاف‌الیه/ شیوه: متمم/ پدر: مضاف‌الیه/ رفت : ماضی ساده/ همین: صفت اشاره/ روستا: متمم/ فراموش: صفت (فراموش شده) / بازآمد: فعل پیشوندی/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ زندگی: متمم/ و: واو عطف / مردم: معطوف به متمم/

t.me/DaneshSad

ش: مضاف‌الیه/ کنار گرفت: فعل/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ پاکی: متمم/ علم، تنهایی، بی نیازی، اندیشیدن: معطوف به متمم/ خویش: متمم/ وفادار: قید/ ماند: ماضی ساده/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ فلسفه: نهاد/ انسان‌ماندن: مضاف‌الیه/ روزگار: متمم/ است: فعل غیر اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ زندگی: نهاد/ سخت: قید/آلوده: مسند/ است: فعل اسنادی/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ انسان ماندن: نهاد/ سخت: قید/ دشوار: مسند/ (است) حذف به قرینه لفظی/ پس از: حرف اضافه/ او: متمم/ عمو: نهاد/ بزرگ: صفت/ م: مضاف‌الیه/که : حرف ربط وابسته‌ساز/ (او): نهاد محذوف/ برجسته ترین: صفت عالی/ شاگرد: مسند/ حوزه: مضاف‌الیه / ادیب: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / بزرگ: صفت مضاف‌الیه / پس از: حرف اضافه/ پایان: متمم/ تحصیل: مضاف‌الیه / فقه: مضاف‌الیه مضاف‌الیه] / و: واو عطف/ به ویژه: قید/ باز: قید/ راه: مفعول/ اجداد: مضاف‌الیه/ خویش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / به سوی: حرف اضافه/ کویر: متمم/ پیش گرفت: فعل/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ مزینان: متمم/ بازگشت: فعل ماضی ساده

قلمرو ادبی: آمدنم به این جهان: کنایه از متولد شدن / راه اجداد خویش را پیش گرفت: کنایه از پیروی نمودن / خود را در او احساس می کنم: کنایه از هم فکری

قلمرو فکری: نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان خود را در او احساس می کنم در نگاه او نشانی از من بوده است. :با وجود فاصله زمانی بسیار، نشان روحیات و تفکر خود را در او می بینم. در چگونگیِ نگرش او به زندگی، نشان از تفکر امروزِ من وجود داشته است.

آن اوایل سالهای کودکی، هنوز پیوند ما با زادگاه روستایی مان برقرار بود و برخلاف حال، پایان به ده باز بود و در شهر، دست و پاگیر نشده بودیم و هر سال تابستان ها را به اصل خود، مزینان برمی گشتیم و به تعبیر امروزمان «می رفتیم » آغاز تابستان، پایان مدارس! چه آغاز خوبی و چه پایان خوب تری! لحظه عزیز و شورانگیزی بود؛ لحظه ای که هر سال از نخستین دم بهار، بی صبرانه چشم به راهش بودیم و آن سالها، هر سال انتظار پایان می گرفت و تابستان وصال، درست به هنگام، همچون همه ساله، امیدبخش و گرم و مهربان و نوازشگر می آمد و ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن گستران، کویر می بُرد؛ نه، باز می گرداند.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: تعبیر: بیان کردن، شرح دادن، بازگویی

نکات دستوری: آن: صفت اشاره/ اوایل: قید/ سال ها: مضاف‌الیه/کودکی: صفت مضاف‌الیه (اگر کودکی را صفت جانشین اسم بدانیم، مضاف‌الیه مضاف‌الیه است: دوران کودکی) / هنوز: قید/ پیوند: نهاد/ ما: مضاف‌الیه/ زادگاه: متمم/ روستایی: صفت نسبی/ مان: مضاف‌الیه/ برقرار: مسند/ بود: فعل اسنادی/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ برخلاف: حرف اضافه/ حال: متمم/ پا: نهاد/ مان: مضاف‌الیه/ ده: متمم/ باز: مسند/ بود: فعل اسنادی/ شهر: متمم/ دست و پاگیر: مسند/ نشده بودیم: فعل اسنادی/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ هر سال: قید/ را: حرف اضافه به معنی «در» / تابستان‌ها: متمم/ اصل: متمم/ خود: مضاف‌الیه/ مزینان: بدل/ برمی گشتیم: ماضی استمراری/ تعبیر: متمم/ امروز: مضاف‌الیه/ مان: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ می رفتیم: ماضی استمراری/ آغاز: نهاد/ تابستان: مضاف‌الیه/ پایان: مسند/ مدارس: مضاف‌الیه/ حذف فعل «بود» به قرینه معنایی/ چه: صفت تعجبی/ آغاز: مسند/خوب: صفت/ حذف فعل «بود» به قرینه معنایی/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ چه: صفت تعجبی/ پایان: مسند/ صفت: خوب‌تری/ حذف فعل «بود» به قرینه معنایی/ لحظه: مسند/ عزیز: صفت/ و: واو عطف/ شورانگیز: معطوف به صفت/ بود: فعل اسنادی/ لحظه ای: مسند/ (بود) به قرینه معنایی حذف شده است./ که: حرف ربط

t.me/DaneshSad

وابسته‌ساز / هر سال: قید/ نخستین: صفت شمارشی ترتیبی/ دم: متمم/ بهار: مضاف‌الیه/ بی‌صبرانه: قید/ چشم به راه: مسند/ ش: مضاف‌الیه/ بودیم: فعل اسنادی/ و: حرف ربط هم پایه ساز/ آن سال ها: قید/ هر سال: قید/ انتظار: نهاد/ پایان می گرفت: ماضی استمراری/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ تابستان: نهاد/ وصال: مضاف‌الیه/ درست به هنگام: گروه قیدی/ همچون: حرف اضافه/ همه ساله: متمم: گروه متممی / امید بخش، گرم، مهربان، نوازشگر: قید/ می آمد: ماضی استمراری/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز / ما: مفعول/ غربت: متمم/ زندان: مضاف‌الیه/ شهر: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / میهن: متمم/ آزاد: صفت / دامن گستر: معطوف به صفت / مان: مضاف‌الیه/کویر: بدل/ می بُرْد: ماضی استمراری / نه: قید / بازمی گرداْند: ماضی استمراری.

قلمرو ادبی: پامان به ده باز بود: کنایه از رفت و آمد داشتیم/ دست و پاگیر نشده بودیم: کنایه از گرفتار نشده بودیم./ تضاد: آغاز و پایان/ چشم به راه بودن: کنایه از انتظار/ دامن گستر: کنایه از وسیع و پهناور/ زندان شهر: اضافه تشبیهی/ ایهام← گرم: ۱-مقابل سرد ۲- کنایه از مهربان بودن/ سال، بهار، تابستان : مراعات نظیر

در کویر گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم و از آن است که ماوراءالطبیعه را - که همواره فلسفه از آن سخن می گوید و مذهب بدان می خواند - در کویر به چشم می توان دید می توان احساس کرد و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاستند و به سوی شهرها و آبادی ها آمده اند «در کویر خدا حضور دارد.» این شهادت را یک نویسنده اهل رومانی داده است که برای شناختن محمد و دیدن صحرایی که آواز پر جبرئیل هموار در زیر غرفه بلند آسمانش به گوش می رسد و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می شود، به صحرای عربستان آمده است و عطر الهام را در فضای اسرار آمیز آن استشمام کرده است.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: ماوراءالطبیعه: آنچه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آنها / استشمام کردن : بوییدن، بوی چیزی را احساس کردن

نکات دستوری: کویر: متمم/ گویی: ادات تشبیه/ مرز: متمم /عالم: مضاف‌الیه/ دیگر: صفت مضاف‌الیه / نزدیک: مسند/ یم: مخفف فعل اسنادی / و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ ازآن : گروه متممی در نقش مسند / است: فعل اسنادی/ از آن است که : معادل حرف ربط « به این دلیل است که..» / ماوراءالطبیعه: مفعول برای فعل «می توان دید»/ همواره: قید/ فلسفه: نهاد/ آن: متمم/ سخن: مفعول/ می گوید: مضارع اخباری/ مذهب : نهاد/ (به آن): متمم/ می خواند: مضارع اخباری/ کویر: متمم/ چشم: متمم/ می توان دید: فعل غیر شخصی/ می توان احساس کرد: فعل غیر شخصی/ و : حرف ربط هم پایه‌ساز/ ازآن: گروه متممی در نقش مسند / است: فعل اسنادی/ از آن است که : معادل حرف ربط « به این دلیل است که..» / پیامبران: نهاد/ همه: بدل/ از اینجا: گروه متممی/ برخاسته اند: ماضی نقلی/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ به سوی: حرف اضافه/ شهرها: متمم/ و: واو عطف/ آبادی ها: معطوف/آمده‌اند: ماضی نقلی/ کویر: متمم/ خدا: نهاد/ حضور دارد: فعل/ شهادت: مفعول/ نویسنده: نهاد/ اهل: مضاف‌الیه/ رومانی: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ داده است: ماضی نقلی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ شناختن: متمم/ محمد: مضاف‌الیه/ و: واو عطف / دیدن: معطوف به متمم/ صحرا: مضاف‌الیه/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ آواز: نهاد/ پر: مضاف‌الیه/ جبرئیل: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / همواره: قید/ در زیر: حرف اضافه/ غرفه: متمم/ بلند: صفت/ آسمان: مضاف‌الیه/ ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / به گوش می رسد: عبارت فعلی/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ حتی: قید/ درخت: نهاد/ ش: مضاف‌الیه/ غار: معطوف به نهاد/ش: مضاف‌الیه/ کوه: معطوف به نهاد/ ش: مضاف‌الیه/ هر: صفت مبهم/ صخره: معطوف به نهاد/ سنگ: مضاف‌الیه/ ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ و: حرف عطف/ سنگریزه: معطوف به نهاد/ ش:

t.me/DaneshSad

مضاف‌الیه/آیات: مفعول/ وحی: مضاف‌الیه/ بر لب دارد: عبارت فعلی / زبان: مسند/ گویای: صفت بیانی/ خدا: مضاف‌الیه/ صحرای: متمم/ عربستان: مضاف‌الیه/ آمده است: ماضی نقلی/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز هم‌پایه‌ساز/ عطر: مفعول/ الهام: مضاف‌الیه/ فضای: متمم/ اسرارآمیز: صفت/ آن: مضاف‌الیه/ استشمام کرده است: ماضی نقلی.

قلمرو ادبی: فلسفه: مجاز از فیلسوف/ مذهب: مجاز علمای مذهب/ حُسن تعلیل: علت برخاستن پیامبران از کویر را نزدیک بودن کویر به عالم دیگر و درک ماوراءالطبیعه می داند /تضمین: جمله «در کویر خدا حضور دارد»، از کتاب «محمد پیغمبری که از نو باید شناخت.» از نویسنده رومانیایی «کنستانتین ویرژیل گئور گیو» نقل شده است./ دیدن ماورالطبیعه: پارادوکس و حس آمیزی/ غرفه آسمان: اضافه تشبیهی (اضافه استعاری هم می توان گرفت)/ درخت، غار، کوه ، صخره و سنگ ریزه: مراعات نظیر / درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزهاش آیات وحی را بر لب دارد: تشخیص و استعاره مکنیه و نیز تلمیح دارد به آیه «یسبح لله ما فی السماوات و ما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم » سوره جمعه/ درختش، کوهش، ... زبان گویای خدا می‌شود: تشبیه/ عطر الهام : اضافه تشبیهی و حس آمیزی / پَر: مجاز از بال/ آواز پر جبرئیل تلمیح به جبرئیل که پیام وحی را به پیامبر صلوات الله علیه می رساند و اشاره به نام کتاب شهاب الدین سهروردی، عارف قرن ششم و فلسفه اشراقی.

قلمرو فکری:

* ماوراء الطبیعه را که همواره فلسفه از آن سخن می گوید و مذهب بدان می خواند در کویر به چشم می توان دید: جهانِ غیرمادی را که موضوع علم فلسفه است و مذهب، ما را به سوی آن دعوت می‌کند، در کویر می توان دید و احساس کرد.

* برای دیدن صحرایی که آواز پر جبرئیل همواره در زیر غرفه بلند آسمانش به گوش می رسد:در کویر می توانیم صدای بال های جبرئیل را که از آسمان به سمت زمین پرواز می کند، بشنویم.

*حتی درختش غارش،کوهش هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی بر لب دارد و زبان گویای خدا می‌شود: حتی درخت، غار،کوه، سنگ های بزرگ و سنگریزه های کویر با ما سخن می‌گویند و پیام خدا (وحی) را به ما می رسانند. (همه موجودات خدا را ستایش می کنند.)

*عطر الهام را در فضای اسرار آمیز آن استشمام کرده است: بوی خوش وحی را در فضای پُر رمز و راز عربستان دریافته است.

*آسمان کویر این نخلستان خاموش و پر مهتابی که هرگاه مشت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران های غیبی سکوتش می گیرم،ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که همچون این شیعه گمنام و غریبش در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد سر در حلقوم چاه می برد و می گریست چه فاجعه ای است در آن لحظه که یک مرد می گرید! چه فاجعه ای!

قلمرو زبانی : نکات دستوری: آسمان کویر: نهاد/ این نخلستان خاموش و پر مهتاب: بدل/ (*نکته: نویسنده محترم در این متن ادبی برای «آسمان»، فعلی ذکر نکرده است. اگر فعلی مثل« بنگر» را در پایان عبارت بیفزاییم، آسمان، نقش « مفعولی» خواهد داشت.) خاموش: صفت/ و: واو عطف/ پرمهتاب: معطوف به صفت/ مشت: مفعول/ خونین: صفت/ بی تاب: معطوف به صفت/ قلب: مضاف‌الیه/ م: مضاف‌الیه مضافالیه / در زیر: حرف اضافه/ باران ها: متمم/ غیبی: صفت / سکوت: مضاف‌الیه/ ش: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / می گیرم: مضارع اخباری/ ناله ها: مفعول/ گریه آلود: صفت / آن: صفت مضاف‌الیه /روح: مضاف‌الیه / دردمند: صفت مضاف‌الیه/ تنها: معطوف به صفت مضاف‌الیه / می شنوم: مضارع اخباری/ ناله ها: مفعول/ گریه آلود: صفت / آن: صفت مضاف‌الیه/ امام: مضاف‌الیه/ راستین: صفت مضاف‌الیه/ بزرگ: معطوف به صفت مضاف‌الیه/ میم

t.me/DaneshSad

در «بزرگم»: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ فعل (می شنوم) به قرینه لفظی حذف شده است./ همچون: حرف اضافه/ این: صفت اشاره / شیعه: متمم/ گمنام: صفت/ غریب: معطوف به صفت/ ش: مضاف‌الیه/ کنار: حرف اضافه (با توجه به درسنامه دبیرخانه ادبیات)/ آن: صفت اشاره/ مدینه: متمم/ پلید: صفت/ قلب: متمم/ آن: صفت مضاف‌الیه/ کویر: مضاف‌الیه/ بی فریاد: صفت مضاف‌الیه/ سر: مفعول/ حلقوم: متمم/ چاه: مضاف‌الیه/ می بُرْد: ماضی استمراری/ می گریست: ماضی استمراری/ چه: صفت تعجبی/ فاجعه ای: مسند/ است: فعل اسنادی/ لحظه: متمم/ مرد: نهاد/ می گرید: مضارع اخباری/ چه فاجعه ای: تکرار (نقش تبعی)

قلمروادبی: تشبیه آسمان کویر به نخلستان خاموش و پر مهتاب، آسمان / نخلستان خاموش و پر مهتاب: پارادوکس/ مشت قلب: اضافه تشبیهی/ باران سکوت: اضافه تشبیهی / «خاموش» ایهام دارد: ۱-بی نور ۲-ساکت / همچون این شیعه گمنام: تشبیه / مدینه پلید: کنایه از کوفه / قلب آن کویر بی فریاد: تشخیص و استعاره مکنیه/ حلقوم چاه: اضافه استعاری/ تلمیح به گریستن و درددل کردن حضرت علی (ع) با چاه. / تناسب: امام و شیعه / تناسب: قلب، سر و حلقوم.

قلمرو فکری:

معنی بند: وقتی در سکوت و آرامش شب‌های پرستاره و مهتابی کویر، که مثل نخلستانی ساکت و پرنور است، قرار می گیرم و قلب پر از درد و بی‌قرارم را در این فضای معنوی آرام می کنم، صدای ناله‌های پُر از رنج حضرت علی (ع)، آن امام راستین و بزرگ را می‌شنوم. او، درست مثل من که یک شیعه گمنام و تنها هستم، در شهری که پر از نفاق و پلیدی بود، و در دل کویری ساکت و بی‌صدا، سرش را داخل چاه می‌برد و با گریه دردهایش را فریاد می‌زد.

* امام راستین ← حضرت علی (ع) - این شیعه گمنام و غریب ← خود نویسنده (دکتر شریعتی) - مدینه پلید شهر ← کوفه

نیمه شب آرام تابستان بود و من هنوز کودکی هفت هشت ساله. آن شب نیز مثل هر شب در سایه روشن غروب، دهقانان با چهارپایانشان از صحرا بازمی گشتند و هیاهوی گله خوابید و مردم شامشان را که خوردند به پشت بام ها رفتند؛ نه که بخوابند که تماشا کنند و از ستاره ها حرف بزنند که آسمان، تفرجگاه مردم کویر است و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر.

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: تفرجگاه: گردشگاه، جای تفرج، تماشاگاه

نکات دستوری: [آن زمان: نهاد محذوف]/ نیمه شب: مسند/ آرام: صفت/ تابستان: مضاف‌الیه/ بود: فعل اسنادی/ من (نهاد)/ هنوز(قید)/ کودکی (مسند)/ هفت هشت ساله: صفت/ فعل (بودم) به قرینه لفظی حذف شده است./ آن شب: قید/ نیز: قید/ سایه‌روشن: متمم/ غروب: مضاف‌الیه/ دهقانان: نهاد/ چهارپا: متمم/ شان: مضاف‌الیه/ صحرا: متمم/ بازمی گشتند: فعل پیشوندی- ماضی استمراری/ هیاهو: نهاد/ گله: مضاف‌الیه/ خوابید: ماضی ساده/ مردم: نهاد/ شام: مفعول/ شان: مضاف‌الیه / خوردند: ماضی ساده/ بام‌ها: متمم/ رفتند: ماضی ساده/ نه: قید/ بخوابند: مضارع التزامی/ تماشاکنند: فعل مرکب/ ستاره ها: متمم /حرف بزنند: فعل مرکب – مضارع التزامی/ آسمان: نهاد/ تفرجگاه: مسند/ مردم: مضاف‌الیه/ کویر: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ است: فعل اسنادی/ و: حرف ربط هم پایه‌ساز/ تنها: قید/ گردشگاه: مسند/ آزاد: صفت/ آباد: معطوف به صفت/ کویر: مضاف‌الیه/ فعل «است» به قرینه لفظی حذف شده است.

قلمرو ادبی: آزاد و آباد: جناس ناهمسان / قلب کویر: استعاره و تشخیص/ سر در حلقوم چاه می برد: تلمیح به ناله های حضرت علی(ع) با چاه/ آسمان تفرجگاه مردم کویر است: تشبیه آسمان به تفرجگاه/ بام، شام: جناس ناهمسان/ مراعات نظیر: ستاره و آسمان / مراعات نظیر: شب ، غروب ، شام - دهقان ، چهارپا ، گله.

t.me/DaneshSad

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم؛ گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلّقی که بر آن، مرغان الماس پَر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند آن شب نیز ماه با تلألؤ پرشکوهش از راه رسید و گلهای الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد.

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: نظاره: تماشا کردن، نگاه، نگریستن/ قندیل: چراغ یا چهل چراغی که می آویزند./ معلّق: آویزان، آویخته شده.

نکات دستوری: آن شب: قید/ نیز: قید/ من: نهاد/ خود: مفعول/ بر روی: حرف اضافه/ بام: متمم/ خانه: مضاف‌الیه/ گذاشته بودم: ماضی بعید/ نظاره: متمم/ آسمان: مضاف‌الیه/ رفته بودم: ماضی بعید/گرم: مسند/ تماشا: مضاف‌الیه/ و: واو عطف/ غرق: معطوف به مسند/ دریا: متمم/ سبز: صفت/ معلق: صفت / فعل اسنادی (بودم) به قرینه معنایی حذف شده است./ با توجه به اینکه فعل «بودم» در جمله قبل فعل کمکی بود و از نظر کارکرد، با فعل این جمله متفاوت است، نوع حذف فعل «معنایی» است .(درسنامه دبیرخانه ادبیات) /آن: متمم/ مرغان: نهاد/ الماس پر: صفت/ ستارگان زیبا و خاموش: بدل از نهاد/ تک تک: قید/ غیب: متمم/ سر می زنند: مضارع اخباری/ آن شب: قید/ نیز: قید/ ماه: نهاد/ تلألؤ: متمم/ پرشکوه: صفت / ش: مضاف‌الیه/ از راه رسید: فعل/ گل‌ها: نهاد/ الماس: مضاف‌الیه/ شکفتند: ماضی ساده/ قندیل: نهاد/ زیبای: صفت / پروین: مضاف‌الیه/ سر زد: فعل (طلوع کرد)

قلمرو ادبی:خود: مجاز از جسم، وجود مادی/ گرم تماشا بودن: کنایه از مشغول و سرگرم بودن/ غرق چیزی شدن: کنایه از با تمام وجود به آن پرداختن/ دریای سبز معلّق: استعاره از آسمان و نیز تلمیح به شعر حافظ:

آسمان کشتی ارباب هنر می شکند تکیه آن به که بر این بحر معلق نکیم

مرغان الماس پَر: در مورد این ترکیب اختلاف نظر وجود دارد: برخی آن را استعاره از ستارگان می دانند و برخی به دلیل ذکر مشبه (ستارگان) در بدل، تشبیه را درست می دانند./ سر می زنند: کنایه از طلوع کردن، آشکار شدن/ ماه از راه رسید: استعاره مکنیه، تشخیص / گل های الماس: استعاره از ستارگان / شکفتن: کنایه از طلوع کردن، آشکار شدن / قندیل پروین: اضافه تشبیهی/ سر زد: کنایه از تابید.

و آن جاده روشن و خیال انگیزی که گویی یک راست به ابدیّت می پیوندد. شاهراه علی، راه مکّه! شگفتا که نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشان می بینند و دهاتی های کاهکش کویر، شاهراه علی، راه کعبه، راهی که علی از آن به کعبه می رود. کلمات را کنار زنید و در زیر آن، روحی را که در این تلقّی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: تلقی: دریافت، نگرش، تعبیر

نکات دستوری: جاده: نهاد/ روشن: صفت/ خیال انگیز: معطوف به صفت /گویی: قید/ یک راست: قید/ به ابدیت: متمم/ می پیوندد: مضارع اخباری/ شاهراه علی: بدل/ راه کعبه : بدل / شگفتا: شبه جمله/ نگاه: نهاد/ لوکس: صفت/ مردم: مضاف‌الیه/ آسفالت‌نشین: صفت مضاف‌الیه/ شهر: مضاف‌الیه مضاف‌الیه/ آن: مفعول/کهکشان: مسند/ می بینند: مضارع اخباری/ دهاتی های: نهاد/ کاهکش: صفت/ کویر: مضاف‌الیه/ شاهراه علی: مسند/ راه کعبه: بدل از مسند/ فعل «می‌بینند» به قرینه لفظی حذف شده است./ راهی: مسند/ فعل «است» به قرینه معنایی حذف شده است./که: حرف ربط وابسته‌ساز/ علی: نهاد/ آن :

t.me/DaneshSad

متمم/ کعبه: متمم/ می رود: مضارع اخباری/ کلمات: مفعول/ کنار زنید: فعل مرکب/ در زیر: حرف اضافه/ آن: متمم/ روح: مفعول/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ تلقی: متمم/ تعبیر: معطوف به متمم/ پنهان: مسند/ است: فعل اسنادی/ تماشا کنید: فعل مرکب- مضارع التزامی

قلمرو ادبی: آسفالت نشین:کنایه از شهری و متمدن، کنایه از مردم مدرن شهر/ نگاه لوکس: استعاره مکنیه ← تشبیه نگاه مردم به کالای لوکس/ نگاه لوکس: دیدگاه مادیگرا ومدرن/ دهاتی های کاهکش: کنایه از مردم روستایی/ کنار زدن کلمات: کنایه از بی‌اعتنایی به ظاهر کلمات / جاده روشن و خیال انگیز: استعاره از کهکشان راه شیری.

قلمرو فکری:

کلمات را کنار زنید و در زیر آن روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است تماشا کنید:

قلمرو فکری: ظاهر را رها کنید و در زیر آن به حقیقت و باطنی که در این برداشت و تفسیر نهفته است توجه کنید. (کنار گذاشتن ظاهربینی)

چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می رفتم و به کویر برمی گشتم، از آن همه زیبایی ها و لذّت ها و نشئه های سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پُر از قدس و چهره های پر از «ماورا» محروم تر می شدم تا امسال که رفتم، دیگر سر به آسمان برنکردم و همه چشم در زمین که اینجا ... می توان چند حلقه چاه عمیق زد و ... آنجا می شود چغندر کاری کرد ...! و دیدارها همه بر خاک و سخن ها همه از خاک! که آن عالم پُرشگفتی و راز، سرایی سرد و بی روح شد، ساخته چند عنصر!

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: نشئه: حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی/ قدس :پاکی، صفا، قداست

نکات دستوری: چنین: مسند/ بود: فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ هر سال: قید/ کلاس: متمم (حرف اضافه «به» محذوف است)/ بالاتر: صفت/ می رفتم: ماضی استمراری/ کویر: متمم/ برمی گشتم: ماضی استمراری/ زیبایی ها: متمم/ لذّت ها: معطوف به متمم/ نشئه ها: معطوف به متمم/ سرشار: صفت/ شعر: متمم / خیال: معطوف به متمم/ عظمت: معطوف به متمم/ شکوه : معطوف به متمم/ ابدیت: معطوف به متمم/ پُر: صفت/ قدس: متمم/ چهره ها: معطوف به متمم/ پُر: صفت/ ماورا: متمم/ محروم‌تر: مسند/ می شدم: فعل اسنادی/ امسال: قید/ رفتم: ماضی ساده/ دیگر: قید/ سر: مفعول/ آسمان: متمم/ برنکردم: فعل پیشوندی/ چشم: نهاد/ زمین: متمم/ فعل«بود» به قرینه معنایی حذف شده‌است./ اینجا: قید/ چند: صفت مبهم/ حلقه: ممیز/ چاه: مفعول/ عمیق: صفت/ می توان زد: فعل غیر شخصی/ آنجا: قید/ چغندرکاری: مفعول/ می‌شود کرد: فعل غیر شخصی/ دیدارها: نهاد/ همه: قید/ بر خاک: گروه متممی در نقش مسند/ فعل اسنادی (بود) به قرینه معنایی حذف شده است/ و: حرف ربط هم پایه ساز/ سخن ها: نهاد/ همه: قید/از خاک: گروه متممی در نقش مسند / فعل اسنادی (بود) به قرینه معنایی حذف شده است./ عالم: نهاد/ پرشگفتی: صفت/ [پُر] راز: معطوف به صفت/ سرایی: مسند/ سرد: صفت/ بی روح: معطوف به صفت/ شد: فعل اسنادی/ ساخته: مسند/ چند: صفت مضاف‌الیه/ عنصر: مضاف‌الیه/ حذف فعل «شد» به قرینه لفظی.

قلمرو ادبی: چشم: مجاز از توجه/ چهره‌های پر از ماورا: کنایه از انسان‌های معنوی همچون علی(ع)/ دیدار: مجاز از نگاه / همه چشم در زمین: کنایه از توجه ها به مادیات است./ زمین: استعاره از مادیّات/ دیدارها: مجاز از نگاه ها / خاک: نماد ماده و دنیا / عالم پُرشگفتی و راز: کنایه از آسمان / عالم مانند سرا: تشبیه

t.me/DaneshSad

و آن باغ پر از گلهای رنگین و معطّر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بیدرد و بیدل پژمرد و صفای اهورایی آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددبین مصلحت اندیش آلود و من آن شب، پس از گشت و گذار در گردشگاه آسمان، تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از نشئه خوب و پاک آن «اسرا» در بستر خویش به خواب رفتم.

قلمرو زبانی:معنی واژه‌ها: سموم: باد بسیار گرم و زیان رساننده/ اسرا: در شب سیر کردن، هفدهمین سوره قرآن کریم/ اهورایی: ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا

نکات دستوری: باغ: نهاد/ پُر: صفت/ گل ها: متمم/ رنگین: صفت/ معطّر: معطوف به صفت/ شعر: مضاف‌الیه/ خیال: معطوف به مضاف‌الیه/ الهام: معطوف به مضاف‌الیه/ احساس: معطوف به مضاف‌الیه/ سموم: متمم/ سرد: صفت/ این: صفت مضاف‌الیه/ عقل: مضاف‌الیه/ بی‌درد: صفت مضاف‌الیه/ بیدل: معطوف به صفت مضاف‌الیه/ پژمرد: ماضی ساده/ صفا: نهاد/ اهورایی: صفت/ آن: صفت مضاف‌الیه/ همه: صفت مضاف‌الیه، زیبایی ها: مضاف‌الیه/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ درون: مفعول/ م: مضاف‌الیه/ پُر: مسند/ خدا: متمم/ می کرد: فعل اسنادی/ این: صفت/ علم: متمم/ عددبین: صفت/ مصلحت اندیش: معطوف به صفت/ آلود: آلود[ه شد]: فعل مجهول/ من: نهاد/ آن شب: قید/ پس از: حرف اضافه/ گشت و گذار: متمم/ گردشگاه: متمم/ آسمان: مضاف‌الیه/ تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر: بدل ←تماشاخانه: بدل، زیبا: صفت، شگفت: معطوف به صفت، مردم: مضاف‌الیه ،کویر: مضاف‌الیه مضاف‌الیه / فرودآمدم: ماضی ساده/ بر روی: حرف اضافه/ بام: متمم/ خانه: مضاف‌الیه/ خسته: قید/ نشئه: متمم/ خوب: صفت/ پاک: معطوف به صفت/ آن: صفت مضاف‌الیه/ اسرا: مضاف‌الیه/ بستر: متمم/ خویش: مضاف‌الیه/ خواب: متمم/ رفتم: ماضی ساده

قلمروادبی: باغ: استعاره از آسمان/ تشبیه: گلهای رنگین و معطر (مشبه)، شعر و خیال و الهام: (مشبه به)/ سموم سرد: متناقض نما (پارادوکس)/ عقل بی درد: تشخیص/ بی درد: کنایه از مادی و بی عاطفه / عقل بی درد و بی دل: کنایه از عقل بی احساس و بدون عاطفه / خدا: مجاز از معنویت / علم عددبین مصلحت اندیش: استعاره و تشخیص / عددبین: کنایه از حسابگر/ علم عدد بین: تشخیص/ گردشگاه آسمان: اضافه تشبیهی/ در مورد «تماشاخانه» در عبارت «تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر»، دو نظر وجود دارد: ۱- تماشاخانه: استعاره از گردشگاه آسمان ۲-تشبیه آسمان به تماشاخانه یعنی با توجه به اینکه مشبه به در عبارت ذکر شده، نمی تواند استعاره باشد. (درسنامه دبیرخانه ادبیات)

قلمرو فکری:

*آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد:

آسمان کویر که سرشار از عشق وخیال و الهام واحساس بود، به وسیله این عقل بدون عشق واحساس در وجودمان از بین رفت. (ناتوانی عقل در سنجش زیبایی ها)

*صفای اهورایی آن همه زیبایی که درونم را پر از خدا می کرد. به این علم عدد بین مصلحت اندیش آلود:

صفای پاک وخداگونهٔ آن همه زیباییِ آسمان کویر، که درونم را پر از عشق به خدا می کرد ، به وسیله این علم محاسبه‌گر مصلحت اندیش، آلوده شد.

* من آن شب پس از گشت وگذار در گردشگاه آسمان، تماشاخانه زیبا وشگفت مردم کویر فرود آمدم وبر روی بام خانه

*خسته از نشئه خوب وپاک آن اسرا در بستر خویش به خواب رفتم.

من آن شب پس از گشت وگذار در آسمان زیبای کویر که مانند تماشاخانه‌ای زیبا و شگفت برای مردم کویر است، به حالت اولیه خود بازگشتم و بر بام خانه در حالی که از آن گشت وگذارِ خوش و پاک، خسته بودم، در بستر خود خوابیدم.

t.me/DaneshSad

کارگاه متن پژوهشی درس نهم

قلمرو زبانی

۱-از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه ای معادل بیابید.

باد گرم مهلک (.....**سموم**.....) تماشا (.....**نظاره**.....)

آویزان (.....**معلّق**.....) نگرش (.....**تلقّی**.....)

۲-چهار گروه اسمی که اهمیت املایی داشته باشند، از متن درس بیابید و بنویسید:

تموز سوزان – شیعه غریب – صفای اهورایی – سموم سرد و...

۳ به انواع دیگر از «وابسته‌های وابسته» توجّه کنید:

الف) صفتِ صفت: اسم + ـِ + صفت + ـِ + صفت

برخی از صفت‌ها، صفت‌های همراه خود را بیشتر معرّفی می کنند و دربارهٔ ویژگی‌های آنها توضیح می‌دهند؛ این صفت با صفت همراه خود، یک‌جا وابستهٔ هسته می‌شود. مانند:

- پیراهنِ آبیِ روشن
  هسته صفت صفت

- رنگِ سبزِ چمنی

در نمونه‌های بالا، واژه‌های «روشن» و «چمنی» وابستهٔ وابسته از نوع «صفتِ صفت» هستند.

ب) قیدِ صفت: کلمه‌ای است که دربارهٔ اندازه و درجهٔ صفت پس از خود توضیح می‌دهد؛ مانند:

- دوستِ بسیار مهربان
  هسته قید صفت

- شرایطِ تقریباً پایدار

در کدام گروه های اسمی زیر، «وابسته وابسته» به کار رفته است؟ نوع هریک را مشخص کنید.

تموز سوزان کویر: **(ندارد)** سه دست لباس ایرانی: **ممیز**

قلب آن کویر: **صفت مضاف‌الیه** این معمار خوش ذوق **(ندارد)**

هوای نسبتاً پاک: **قید صفت** شاگرد حوزه ادبی : **صفت مضاف‌الیه**

٤-عبارت زیر را با توجه به موارد «الف» و «ب» بررسی کنید.

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم.

الف)نوع جمله‌ها:

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم.(جمله ساده) و (هم‌پایه ساز) به نظاره آسمان رفته بودم. (جمله ساده)

ب) نقش دستوری واژه‌های مشخص شده:

آن شب: قید **نظاره آسمان: متمم**

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی

۱-آرایه های ادبی را در بند «نهم» درس مشخص کنید:

۱- تشبیه آسمان کویر به نخلستان خاموش ۲- اضافه تشبیهی: مشت قلب - باران سکوت ۳- اضافه استعاری (تشخیص): قلب کویر- حلقوم چاه ۴- تلمیح : ناله‌های گریه آلود حضرت علی(ع) بر سر چاه

۲- نمونه «تلمیح» در متن درس بیابید و توضیح دهید:

سر در حلقوم چاه می برد و می گریست. چه فاجعه ای است در آن لحظه که یک مرد می گرید... ! :

***توضیح تلمیح : شبی امام علی (ع) به همراه میثم تمّار در مسجدی خارج از کوفه نماز خواند و دعا کرد. آن‌گاه به صحرا رفت و خطی بر زمین کشید و به میثم فرمود که از آن خط جلوتر نیاید. اما میثم نگران جان امام شد و پنهانی به دنبال ایشان رفت. امام علی (ع) را دید که سر در چاه کرده و با آن سخن می‌گوید. امام وقتی متوجه حضور میثم شد، از وی پرسید: «آیا چیزی از آنچه گفتم شنیدی؟» میثم فرمود: «نه مولای من!» سپس فرمود: «در سینه، درد دل ها و نیازهایی است که وقتی تنگی می‌کند زمین را با کف دست می شکافم و اسرارم را در آن می گذارم، پس هرگاه زمین چیزی رویاند از آن بذری است که من کاشته ام.»** [1]

حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزهاش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می‌شود.

***تلمیح به آیه : يُسَبِّحُ لِلّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ:(سوره جمعه/ ۱)**

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را می ستایند.

۳- درس، بخشی از «سفرنامه» محسوب می‌شود یا «حسب حال»؟ دلیل خود را بنویسید.

حسب حال-چون نویسنده خاطرات، اندیشه ها و عواطف خود را بیان می‌کند.

قلمرو فکری

۱-در متن درس، چه کسی به «جوینده ای تشنه» مانند شده است؟ چرا؟

شاگردان مدرسه- زیرا آنها نه به زور «حضور و غیاب» مدرسه بلکه به نیروی ارادت و کشش ایمان در کلاس درس حاضر می شدند و کاملا شیفته دانش اندوزی بودند.

۲-نویسنده با مقایسه زندگی روستایی و زندگی شهری، به چه تفاوت هایی اشاره دارد؟

نگرش روستائیان، ساده و غیر علمی همراه با عاطفه و احساس است اما شهرنشینان دارای نگاهی تجملاتی و منفعت‌طلبانه هستند.

۳-مضمون کلّی هر سروده زیر، از سهراب سپهری، با کدام بخش از متن درس ارتباط دارد؟

الف) در کف ها کاسه زیبایی، / بر لب ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر / ره می بَر با پای دگر.

آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد! (مفهوم: عقل و نگاه عاقلانه، زیبایی پدیده‌های هستی را از بین می برد.)

ب)من نمازم را وقتی می‌خوانم/ که اذانش را باد گفته باشد سرگلدسته سرو/ من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می خوانم/ پی قد قامت موج!

حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزهاش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می‌شود.

(مفهوم: همه پدیده های هستی به ستایش و تسبیح خداوند مشغولند.)

۱- احمدی مهر، نصراله (۱۳۹۲)، جاذبه‌های تشیّع در آثار مولوی، سعدی و حافظ، چ اول، تهران، ص ۷۰. به نقل از : منتهی الامال .

t.me/DaneshSad

درک و دریافت (روان خوانی : بوی جوی مولیان)

۱–نویسنده در این متن، از زبان طنز بهره گرفته است؛ دو نمونه از آن را در متن بیابید.

الف)پدرم مَرد مهمی نبود؛ اشتباها تبعید شد. مادرم هم زن مهمی نبود؛ او هم اشتباها تبعید شد. دار و ندار ما هم اشتباهاً به دست حضرات دولتی و ملّتی به یغما رفت.

ب) با دانشنامه رشته حقوق قضایی، به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم!

۲– با توجه به جمله زیر:

« نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی»

الف)چرا نویسنده با خواندن نامه برادر خود، داستان تاریخی امیر سامانی را به یاد می آورد؟

زیرا همان‌گونه که شعر و چنگ رودکی، اشتیاق بازگشت به بخارا را در وجود امیر سامانی برانگیخت ، نامه برادر نیز باعث شد که نویسنده، اندیشه پیشرفت و ترقی در تهران را رها سازد و مشتاقانه به زادگاهش برود.

ب) اشاره به شعر و چنگ رودکی، بیانگر کدام ویژگی «شعر» است؟

بیانگر قدرت اثرگذاری شعر و موسیقی بر ذهن و روان انسان است. این تأثیر، هم در برانگیختن احساسات و هم در جهت‌دهی به افکار نقش مهمی دارد. به همین دلیل، از دیرباز تا امروز، شعر در عرصه‌هایی چون تبلیغات، آیین‌های مذهبی و رویدادهای اجتماعی به کار گرفته می‌شود.

بقیه واژه‌های درس نهم +روان‌خوانی

*اندوه‌گسار: غم‌گسار، غمخوار

*ایل: گروهی از مردم هم‌نژاد با فرهنگ و اقتصاد مشترک که معمولاً به صورت چادرنشینی زندگی می‌کنند؛ ایل و تبار، خانواده، نژاد و اجداد

*بطالت: بیکاری، بیهودگی، کاهلی

*بن: درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید؛ پسته وحشی

*پرنیان: پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر

*دلاویز: پسندیده، خوب، زیبا

*شیهه: صدا و آواز اسب

*طفیلی: منسوب به طفیل، وابسته، آن که وجود یا حضورش در جایی ،وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است؛ میهمان ناخوانده

*عدلیه: دادگستری

*قاش: قاچ، قسمت برآمده جلوی زین؛ کوهه زین

*کمانه: نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم (استان اصفهان)

*کُرند: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد

*کَهَر: اسب یا استری به رنگ سرخ تیره

*گرمسیر: منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار گرم و زمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل سردسیر

*مباهات: افتخار، سرافرازی

*یغما: غارت، تاراج؛ به یغما رفتن: غارت شدن